



سخنرانی زیارت عرفه،
معرفت و شناخت ولایت است
حاج حسین خوش لجه

زیارت عرفه، معرفت و شناخت ولایت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ

العبد المؤيد، الرّسول المكرّم، أبو القاسم محمّد

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و

بركاته، السلام على الحسين وعلی بن الحسين و أولاد

الحسين و أهل بيت الحسين ورحمة الله و بركاته

رفقای عزیز! امروز خیلی روز مقدّسی است. چند سال

می شود [یعنی باید بگذرد] که شب جمعه با عرفه مطابق

باشد؛ [یعنی] یک جور باشد. شب جمعه خیلی شرافت

دارد؛ چون که من هر چه که بگویم، روی روایت و حدیث می گویم. گویا حضرت یعقوب بود، یکی از انبیاء بود، بنا شد که دعا کند. حضرت فرمود: بگذار شب جمعه بیاید [تا دعا کنم]. معلوم می شود [که] شب جمعه یک برتری به شب های دیگر دارد؛ پس امروز الحمد لله هم شب جمعه است و هم عرفه است و هم شب عید است و تمام خصوصیات روز را دارد.

اما ما چه کنیم که ما را عبادتی کردند؟! ولایت را از ما گرفتند [و] عبادت به ما دادند. ما هم توجه نداریم و نداشتیم. امیدوارم که الآن توجه بفرمایید! ولایت را از ما گرفتند [و] عبادت به ما دادند. چه کسی کرد؟ کسانی که این مردم اطمینان به آنها داشتند. بسین در زمان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علی علیه السلام را از آن‌ها گرفتند. [عمر] گفت: بروید نماز کنید و عبادت کنید و حجّ به جا بیاورید! همه این مردم قبول کردند. باباجان! آخر قبولی عبادت، ولایت است؛ نه قبولی ولایت، عبادت است. عبادت بکن! من یک دفعه دیگر هم گفتم، [دوباره] می‌گویم: عبادت، ذوق اطاعت است.

یک وقت می‌بینی آدم یک چیزی است [که] مال مردم است؛ [اما] وقتی به یکی می‌دهی، من یک وقت می‌بینم [که] اصلاً دیگر روی پایم نمی‌توانم بند بشوم، بس که خوشحالم. می‌بینی که دل دو نفر را خوش کردی، دل یکی را خوش کردی. چرا این‌ها این جور است؟ تو در

ظاهر تمام احتیاجت به پول [برطرف] می شود. حالا این پول را فدای امر می کنی؛ این است که این همه خدای تبارک و تعالی خوشش می آید [که] شما کمک به یک فقیر بکنی، کمک به یکی بکنی، مؤمنی را خوشحال کنی. به فکر پدر و مادرت باش! در هر قسمتی وقتی می بینی، ببین من دوباره تکرار می کنم، فکر و خیال شیطانی داریم، فکر و خیال داریم [و] می گوئیم [که] این پول همه حاجت های ما را برطرف می کند؛ [اما آن را فدای امر خدا می کنیم].

الآن امروز یک اطعامی شده، یک اطعام خیلی شایسته. این شخص [در] خارج است، اما [باطنش] این جاست، پیش فقراست، پیش ولایتی هاست؛ [هرچند در] خارج

است؛ اما من [در ظاهر] پیش ولایتی‌ها هستم؛ [اما باطناً] در خارج هستم؛ پس این که من به شما می‌گویم: عزیزان! خودت مکان هستی، مکان شرط نیست. این بنده خدا یک مبلغی به یکی از رفقا، دوست عزیز من داده بود، ایشان هم آورد، این بنده زاده‌ها هم خلاصه این‌ها همه را چیز کردند [قسمت کردند]. ببین من دارم چه می‌گویم؟ این [در] خارج است؛ [اما باطنش] این جاست. من این جا هستم، اما [باطناً] در خارج هستم. عمر و ابابکر پیش پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند؛ اما در شیطنت و فکر و خیال خودشان هستند. او پس قرن در بیابان‌هاست، عضو پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ پس مکان شرط نیست.

حالا این [فقیر] همیشه یاد می کند، الآن این [کسی] که
[این چیز را] بُرده [و] خورده، آن [شخص] خوشحال
می شود، این [شخص] خوشحال می شود. من
نمی خواهم یک حرف هایی بزنم، حالا پیش می آید [که
دارم] می زنم. هیچ چیزی از انفاق بالاتر نیست؛ چون که
بین این شخص که می میرد، می گویند که ردّ مظالمش
را ریده! فهمیدی؟ یعنی یک اطعام برایش کند. [این]
یعنی چه؟ یعنی اگر شما این کار را کردی، دل این خوش
می شود، دل آن خوش می شود، دل آن خوش می شود.
اگر که به روایت و حدیث اعتقاد داری، شما که مثلاً یک
اطعامی کردی، یک کاری برای یک نفر کردی، این زن
دارد، بچه دارد، همه این ها استفاده می کنند، این ها

همه دل شان خوش می شود. چقدر تو دل امام صادق (علیه السلام) را خوش کردی! اما باید ما یقین داشته باشیم؛ اصل یقین است.

ببین چرا به شما می گوید که مثلاً شما به عرض سال بخور [و] بریز [و] بپاش! [اما] خمس و سهم امامت را هم بده! چرا؟ [چون] می خواهد آن ها را هم [به] سلامت بخوری. می خواهد تو با فقرا شریک شوی. بگذریم! ما حالا این جا آمدیم، مقصدمان حرف دیگری است.

حالا هر چیزی را عوضی کردند! این آقایی که الان این جمعیت را راه انداخته [که] لب مرز خسروی برود، چقدر هزینه به این می خورد؟ نه وجداناً! چقدر هزینه به این

می خورد؟ چون که آن جا [به] امر نیست. این الآن ممکن بود این جمعیتی که می آیند که همه شان بالأخره چیز دارند، این ها را جمع بکنند [و] بگویند باباجان! الآن خرج آن جا چقدر است؟ دو میلیون، یک میلیون، این [فرد] چقدر خانواده را می تواند برنج بدهد، روغن بدهد؟ خدا می داند [که] من نمی خواهم بگویم، این ها همه شان تکمیل شده، من برای این ها چیزی از کسی نمی خواهم. این که [دارم] می گویم نمی خواهم، نمی خواهم [که] توجیه کنم. این آقا الآن هست، دو تا بچه دارد، مثل گنجشک آن گوشه دارد گریه می کند، [می گوید] پدرجان! من کفش می خواهم. او دارد مثل یک گنجشک گریه می کند [و می گوید] پدرجان! من یک

شلوار می خواهم. خب مرد حسابی! آقای عزیز! راهنمای ما! این ها را، همه را جمع کن! این ها را بگیر [و] به این [فرد] بده! به آن [فرد] بده! این بهتر است یا [این که] این ها همه را مرز خسروی بکشی [و] زن و مرد را قاطی کنی؟ آن جا عذاب خدا می ریزد. مگر این روایت را قبول نداری؟! چرا شما روایت هایی که برای خودتان است، این قدر چیز می کنید [یعنی نقل می کنید]؟ حالا آقا! تو می خواهی ریاست کنی؛ آن وقت آن جا یواش یواش فسادخانه می شود. آن جا که گفتند، باید رفت. خب شاه عبدالعظیم را زیارت کن! نمی دانم ثواب [زیارت] امام حسین (علیه السلام) به تو می دهد. امام رضا (علیه السلام) برو! هفتاد حج [و] هفتاد عمره به تو

می دهد. دل یکی را خوش کن! دل دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) را خوش کردی. این کار چیست که ما می کنیم؟! آن وقت مردم آگاهی ندارند، حرف من سر این است. نه وجداناً! چقدر مردم را می شد اداره کنید؟! چرا؟ آن آقا می خواهد به مقصد خودش برسد. من بارها گفتم: عزیزان من! مقصدتان ولایت باشد.

حالا بیشتر این آقایان راجع به عرفه یک صحبت هایی می کنند. من می خواهم به شما عرض کنم که اگر امام حسین (علیه السلام) این دعای عرفه را می خواند، دارد با خانه وداع می کند؛ حرف من این است. توجه فرمودید؟ پس وداع هست. اگر هم روایتش را

می خواهید، این روایت جوادالائمه (علیه السلام) مو، لای
دَرزش نمی رود. امام رضا (علیه السلام) داشت طواف
می کرد، جوادالائمه (علیه السلام) روی زمین افتاد [و] بنا
کرد های های گریه کردن. [گفتند:] آقازاده! چه شده؟
گفت: پدرم دارد با خانه وداع می کند، دیگر بابایم این جا
نمی آید. چه می گوید عرفه را [که] این جور است،
آن جور است؟! این طرف و آن طرف [مردم را] می کشید!
امام حسین (علیه السلام) دارد با خانه خدا وداع می کند.
یک کوهی است، به آن چه می گویند؟ جبل [الرَّحمة]،
روی آن ایستاده [و] دارد اشک می ریزد. زینب
(علیها السلام) هم اشک می ریزد، [اُم] کلثوم هم اشک
می ریزد، اصحاب [هم] اشک می ریزند. حسین

(علیه السلام) دارد با خانه خدا وداع می کند. چه می گویند؟! دارد شکرانه به جا می آورد. این دعا را بخوانید [و] ببینید چیست؟ یک قدری در آن خُرد شوید [و] ببینید هست یا نه؟ یکی از علماء که این جا تشریف دارد، [آن را] خواند [و] گفت: یک ساعت، دو ساعت طول می کشد. خب دو ساعت خواندی، آیا فهمیدی؟! حسین (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) دارد این جا وداع می کند، شکرانه حق را به جا می آورد [و] می گوید: [خدایا! من دارم زو به امر تو می روم. دارم [به] کربلا می روم، جدّم گفت: «حسین! [أخْرُجْ الی] هذا العراق»، برو عراق! دارم امر تو را اطاعت می کنم. دارد شکرانه می کند، با خانه وداع می کند، با منا وداع می کند،

با جبل [الرَّحْمَة] وداع می کند، با تمام خانه خدا وداع می کند. حالا فهمیدند؟!

حالا حرف من این است، بابا! صاحب خانه از خانه بیرون آمد. چرا تو در خانه اش می مانی؟! ای حاجی ها! والله! به عقیده ولایتی من، آن خانه غصب بود. اگر تمام تان دنبال امام حسین (علیه السلام) [راه] می افتادید، یزید سگ چه کسی بود که حسین ما را بکشد؟! نیامدید. خدا می داند من عقیده ام این است: عاشورا امام حسین (علیه السلام) غریب نیست، همین جا غریب است که هیچ کس دنبالش نیامد. همه رفتند عبادت کنند. بابا! داد می زنم! بعد [از] هفتاد و چند سال، به داد من برسید! رفتند عبادت کردند. تو باید لبیک به مقصد خدا

بگویی! ای حاجی‌های آن زمان! [باید] لَبَّیک به مقصد خدا بگویید! اگر آمده بودند که این حکم‌ها را شریح قاضی بر نمی داشت بگوید. حسین (علیه السلام) را تنها دید که برداشت فتوا داد. اگر یک میلیون جمعیت از آن جا دنبال امام حسین (علیه السلام) حرکت می کردند، یزید سگ چه کسی بود [که امام حسین (علیه السلام) را بکشد]؟ رفتند عبادت کردند. آخر به چه مجوز قانونی، به چه مجوز عقلی، به چه مجوزی امام حسین ما را کافر کردند؟!

مگر خدا نمی گوید: اگر یک توهین به مؤمن کنی، خانه من را خراب کردی، آجرهایش و سنگ‌هایش را آن جا ریختی؟ این [مؤمن] قطره‌ای از محبت امام حسین

(علیه السلام) [را] دارد. حالا خدای تبارک و تعالی خانه اش را فدای یک مؤمن می کند، فدای توهینش می کند، نه فدای جانش. ببین خدا چقدر ولایت را احترام می کند! چیست که مُدام می روید پی عبادت، عبادت؟ این نماز و آن دعا؟ زن و مرد مردم را اسیر کردید، خدا در دو دنیا اسیرتان کند! به قرآن مجید! زن و مرد مردم را سرگردان کردید، خدا سرگردان تان کند! ولایت را از مردم گرفتید، عبادت به آن ها دادید. دوباره تکرار می کنم: حالا امام حسین (علیه السلام) دارد وداع می کند، با خانه خدا صحبت می کند. چرا؟ چرا؟ دارد شکرانه می کند، دارد زُو به امر می رود.

کاش این حاجی ها هم که آن جا بودند، الآن [هم]

هستند، یک قدری متنبّه شوند. خدا! امروز امام حسین (علیه السلام) رُو به امر رفت، ما هم جوری باشیم [که] امر تو را اطاعت کنیم. خدایا! ما یک جوری باشیم [که] امر امام زمان خود را اطاعت کنیم! حالا دارد [به] کربلا می آید. آخر چه کسی با امام حسین (علیه السلام) آمد؟ گفتم: صاحب خانه بیرون آمد دیگر، تو آخر آن جا ماندی، چه کنی؟! صاحب خانه، ولایت است. صاحب خانه، حسین (علیه السلام) است. حالا ما چه می کنیم؟! حالا قربان تان بروم، فدایتان شوم، ما خیلی باید مواظب باشیم! مواظب ولایت تان باشید [که] خدشه به ولایت تان نخورد. ما هم مثل امروز، ما هم باید وداع کنیم. امام حسین (علیه السلام) با خانه وداع کرد. ما با

چه کسی وداع کنیم؟ ما هم بگوییم: خدایا! ما هم عهد و پیمان [با تو] می کنیم، وداع می کنیم با تو [که] امر تو را اطاعت کنیم. امام حسین (علیه السلام) خودش امر است؛ اما دارد رُو به امر می آید. اگر هم روایتش را می خواهید، وقتی که امام حسین (علیه السلام) یک چُرت مختصری ایستاده زد، یک دفعه گفت که مُنادی ندا می کند [که] این ها دارند رُو به مرگ می روند. آقا علی اکبر (علیه السلام) با شهادت گفت: پدرجان! مگر ما برحق نیستیم؟! گفت: چرا پدرجان!. گفت: ما از مرگ چه پِروایی [یعنی ترسی] داریم؟ توجّه بفرمایید! پس دارد امام حسین (علیه السلام) کجا می رود؟ رُو به امر می رود؛ اما مرگ پشت سرشان است. امام حسین (علیه السلام)،

توجّه بفرمایید! دوباره تکرار می‌کنم: اگر این‌ها می‌آمدند [و] جان امام را می‌خریدند؛ یعنی نمی‌گذاشتند خدشه به ولایت‌شان بخورد. [دنبال] عبادت رفتند [و] ولایت را در ظاهر کشتند [و] حمایت از ولایت نکردند. عزیزان من! اگر من می‌گویم عبادت، [یعنی] می‌گویم بیاید [با] عبادت‌تان، حمایت از ولایت کنید! دل‌تان را به این عبادت‌ها خوش نکنید! اگر [این‌طور] نبود، آن‌ها نمی‌گفتند؛ عبادت کنید! اما عبادت با ولایت، با روح بکنید!

اما حالا امام حسین (علیه السلام) همان جا دارد «هل من ناصر» می‌گوید. به دینم قسم! عقیده ولایتی ام این است: آن موقعی که حرکت کرد، حَجْر [الأسود] گفت:

لَبَّيْكَ! مَنَا گفـت: لَبَّيْكَ! حِجـر حضرت اسماعیل گفـت:
لَبَّيْكَ! تمام انبیاء که آن جا هستند، گفـتند: لَبَّيْكَ! کوه‌ها
گفـتند: لَبَّيْكَ! تمام مگّه و مَنَا گفـتند: لَبَّيْكَ! گفـت:
ساکت! دلش می خواست مردم [هم] بگویند: لَبَّيْكَ!
امام حسین (علیه السلام) دلش می خواست آن حاجی‌ها
بگویند لَبَّيْكَ که اتّصالِ به ولایت باشند، نه اتّصالِ به
عبادت. امام احتیاج ندارد. اگر امام یک «هل من ناصر»
می گوید، یک چیزی می گوید، تو را می خواهد نجات
بدهد، امام می خواهد تو را مثل خودش کند؛ [اما] تو [به
امام] می گویی خودت بیا مثل من شو! این بدبختی
ماست. همین ساخت که گفـتند. چرا توجّه ندارید؟! امام
می خواهد تو را مثل خودش کند؛ اما مردم می گویند: تو

بیا مثل ما شو، مثل [همین] حالا.

حالا هم که آقا امام حسین (علیه السلام) [به] کربلا آمده [است]، آمده [تا] قرآن را پیاده کند. آمده [تا] امر جدّش را پیاده کند. آمده [تا] امر خدا را پیاده کند. امام حسین (علیه السلام) که احتیاج ندارد. مگر زعفر نیامد؟! گفت که من این اسب‌ها را، همه را پایین می‌کشم؟ دو مرتبه گفت، [امام حسین (علیه السلام) گفت]: زعفر! نَفَس‌ها [یی] که این‌ها می‌کشند، در قبضه قدرت من است. امام حسین (علیه السلام) چه احتیاجی دارد؟! دارد «هل من ناصر» می‌گوید، یکی بیاید این طرف! یکی بیاید این طرف! عزیز من! شیعه هم باید همین جور باشد. به فکر نجات خودت نباش! به فکر نجات مردم باش! حالا

اگر به فکر نجات مردم نیستی، لاماله [لا اقل] مردم را
گمراه نکن! عزیز من! بترس از خدا! تمام کار امام حسین
(علیه السلام) در کربلا چه بوده؟ همه اش امر به معروف
[و] نهی از منکر [بوده]، خوانده اید که! شیعه هم باید
همین جور باشد، عزیز من! فدایتان شوم، شیعه هم باید
همین جور باشد، به فکر مردم باشد. اگر شما به فکر
مردم باشید، «هل من ناصر» امام را لَبَّیک گفتید. اگر [به
فکر] نباشی، والله! لَبَّیک نگفتی. مگر امام حسین
(علیه السلام) [فقط] همان جا «هل من ناصر» گفت؟
والله! بالله! الآن امام زمان (عجل الله فرجه) دارد «هل من
ناصر» می گوید؛ اما ما به معصیت پیچیده شدیم، به
گناه پیچیده شدیم، به یک چیزهایی که به هیچ دردی

نمی خورد، پیچیده شدیم. این ها را رها کنید [و] به امام زمان (عجل الله فرجه) لَبَّیک بگویید!

دعای عرفه را بخوان! نمی گویم نخوان! امام حسین (علیه السلام) [هم] خواند، گفتم، دوباره [می گویم]: وداع کرد. تو هم دعای عرفه بخوان [و] با گناه وداع کن! با معصیت وداع کن! با نافرمانی خدا وداع کن! با این حرف های موهوم وداع کن [و] زُو به امر خدا بیا! معنی دعای عرفه یعنی این.

عزیزان من! قربان تان بروم، ببین من دارم به شما چه می گویم؟ امروز روز مقدّسی است. اگر شما خیلی روایت می خواهید، من الآن به شما روایت می گویم که بدانید

روز یک شرافتی دارد؛ اما امر شرافتش از روز بالاتر است. چرا؟ خدمت امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» آمدند، (یک صلوات بفرستید.) گفتند: علی جان! علماء، فقهاء، مدبرها؛ تا حتی انبیاء، از آنها سؤال می شود: در هفته چه روزی خوب است؟ می گویند: روز جمعه. در ماه چه روزی خوب است؟ [می گویند:] اول ماه. در سال چه روزی خوب است؟ [می گویند:] شب قدر. [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] گفت: تمام این ها این جوری می گویند؛ اما من که علی هستم، من که رهبرتان هستم، من که جانشین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم، من که قرآن ناطق هستم، این جوری می گویم: هر روزی که گناه نکنی، [آن روز خوب است]. روز را برای خودتان

این قدر مطرح نکنید! ببین کارت چیست؟ حالا امروز روز جمعه است، چه جور است؟ امروز روز عرفه است، برکات خدا دارد نازل می شود. [اما اگر] تو گناه کنی، چه فایده ای دارد؟ روز جمعه بروی گناه کنی، این چه جمعه ای است؟!

اصلاً من عقیده ام این است که می گویند: جمعه عید محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است (یک صلوات بفرستید). تو باید امر محمد، امر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را اجرا کنی. امر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی بن ابوطالب (علیه السلام) است، ولایت است. امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) الآن وجود امام زمان (عجل الله فرجه) است. [باید] گرد این بگردی.

چرا به تو می گوید [در] روز جمعه، نماز امام زمان (عجل الله فرجه) بکن [یعنی بخوان]؟ دارد به تو هشدار می دهد، در خانه ات بکن! اصلاً شما باید همیشه نماز امام زمان (عجل الله فرجه) را در خانه تان بخوانید! مگر امام زمان (عجل الله فرجه) آن جا نیست؟! تو می خواهی با امام زمانت بیتوته کنی، در خانه ات بکن!

عزیزان من! اگر به شما می گوید، شما بعد از این کار [یعنی رمی جمره] برو قربانی کن! [این] یعنی چه؟ آیا متوجه می شویم؟! یعنی طوافت را کردی، سعی صفا و مروه کردی، سنگ [به] جمره زدی، از گناهان خودت توبه کردی، امر خدا را اطاعت کردی، با خدا عهد کردی که دیگر من گناه نمی کنم، با خدا عهد کردی [که] من

محبّت تو را دارم، دیگر در بازار نمی روم [که] چیزهای ناشایسته بخرم. تمام این عهد و پیمان ها را با خدا کردی. همین است که دارم می گویم آقا امام حسین (علیه السلام) وداع کرد، تو هم با خانه وداع کردی، حرف هایت را زدی، کارهایت را کردی. پاک شدی، مُحرم شدی، خودت را در آب زمزم [شست و شو دادی]. باباجان من! زمزم چیست؟! یعنی خودت را در کُرِ ولایت آب کشیدی، دیگر حیوان نیستی، دیگر انسان هستی، دعایت مستجاب شده، رستگار شدی، حاجی شدی، از گذشته هایت پشیمان هستی. الآن که می خواهی [از آن جا] بیایی، از خدا خواستی [که خدایا!] تتمّه عمر من در راه تو باشد، إن شاء الله خدا مستجاب کرده. حالا

به پاس این کار، در منا خوابیدی [و] بیتوته کردی، خدا موقت کرده، [می‌گویی]: خدایا! شکر [که] من جزء فقرا نبودم، من [جزء] اغنیاء بودم، این پولم را آوردم [و] خرج تو کردم. من این جا آمدم [و] لبیک گفتم، من لبیک گفتم؛ خدا! من ندای تو را لبیک گفتم. خدایا! من موفق شدم، خدایا! من پاک شدم. خدایا! من چه بودم؟ این جا کجا و آن جا کجا؟ من این جا آمدم، تو من را دعوت کردی. [به] دعوت خانه‌ات آمدم. خدا احترام کرده. همه این کارها را که می‌کنی، حالا می‌روی یک قربانی می‌کنی. عزیز من! این قربانی را برای چه می‌کنی؟ آیا می‌دانی؟ یعنی یک خونی می‌ریزی، این قربانی شکرانه است. این گوسفند را فدای چه می‌کنی؟

فدای این می‌کنی که من موفق شدم. آیا می‌فهمی قربانی یعنی چه؟ یعنی [این گوسفند] قربان تمام گناهان تو شده؛ یعنی این گوسفند فدای گناهان تو شد. عزیز من! حالا قربانی می‌کنی، مگر حضرت ابراهیم (علیه السلام) نبود؟ مگر خواب ندید؟ مگر [خدا] امر نکرد [که اسماعیل را قربانی کن]؟ نمی‌خواهم همه آن حرف‌ها را بزنم، می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم. حالا [ابراهیم] خانه [خدا] را ساخته، تمام آن کارها را کرده، حالا می‌خواهد چه کند؟ حالا [خدا] به او می‌گوید باید بچه‌ات را قربانی کنی. حاضر است بچه‌اش را قربانی کند؛ اما خدا در ماوراء دید طاقت ندارد. والله! اگر شما طاقت داشته باشید، با امام‌زمان تان بیتوته می‌کنید.

توان نداریم، طاقت نداریم یا یک چیزهای لغوی می خواهیم.

چرا می گوید: «لَحْمُکَ لَحْمِی، دَمُکَ دَمِی»؟ رفقای عزیز! عزیزان من! توجّه کنید! من یک وقت خدمت تان عرض کردم: چند چیز است که این ها اتّصال به هم هستند، اوّل خدا، بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، بعد علی ولیّ الله (علیه السلام)، بعد قرآن مجید. اگر من می گویم بعد، نه این که سلسله مراتب است، همه شان یک وجودند. اگر من این جور گفتم، خیال نکنید [که این ها سلسله مراتب است]، نه! تمام این ها یک وجودند؛ آن وقت شیعه هم اتّصال به این هاست، حرف من سر شیعه‌گی است. اگر امام زمان (عجل الله فرجه)،

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با یک دوست خودش «لَحْمُکَ لَحْمِی» نباشد، با چه کسی باشد؟! اگر وجود زهرای عزیز (علیها السلام) با یک خانم باحجاب، با عفت، با عصمت، با این کسی که امر زهرا (علیها السلام) را اطاعت کند، [«لَحْمُکَ لَحْمِی»] نباشد، اگر زهرای عزیز (علیها السلام) با آن خانم نجوا نکند، با چه کسی [نجوا] کند؟! عزیز من! اگر امام زمان (عجل الله فرجه) با تو که امر را اطاعت می کنی، تفکّر داری، پرچم امر [دست است]، اگر با تو نجوا نکند، با چه کسی [نجوا] کند؟! آیا زیر این آسمان، به غیر [از] دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام)، [کسی] از شیعه بالاتر هست؟! چرا فکر نمی کنید؟!

به دینم قسم! به ایمانم قسم! به حسین عزیز قسم! هر کدام [از] شما که یک تزلزل داشته باشید، یک خدشه به قلب من می‌زنید. مواظب قلب من باشید! «لَحْمٌ كَ لَحْمِي، دَمٌ كَ دَمِي»، من می‌دانم [که] اگر یک داشته باشید، یک درجه از آن جا کسر شدید، من ناراحتم. مگر ما این جا [در دنیا] آمدیم که [بخوریم و بخواییم]؟! خورد و خوراک مان یک حرفی است، انفاق یک حرفی است، دیدن یک حرفی است، هماهنگی یک حرفی است، مقصد یک حرفی است؛ اما هدف ولایت است. مقصد [این است که] ما باید ولایت داشته باشیم. شما خیال می‌کنید که [ما نرفته ایم]؟ مگر زهرا ی عزیز (علیها السلام) ناراحت نشد [که] به عباس گفت: برو!

خدا می داند که زهرای عزیز (علیها السلام) چقدر ناراحت شد! [اما] به بلال گفت: بیا! چرا رفتی؟! عزیزان من! من نمی خواهم شما بروید.

اگر آن حدیث کساء را به شما گفتند و چقدر خواندند و چقدر گفتند و چقدر متوسل شدند؛ آیا توجه کردی [که] حدیث کساء یعنی چه؟ آیا کساء یعنی چه؟ کساء به چه لغتی است؟ آقایان! بفرمایید! بگو! کساء یعنی چه؟ چه؟ (یکی از حضّار: یعنی عبا) یعنی همه شیعه ها باید زیر بال پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیایند! همه زیر بال ولایت بیایید! الآن زیر بال امام زمان (عجل الله فرجه) بیایید! زیر بالش بیایید! عبا یعنی بال. کجا می روید؟! وقتی عباس این جوری شد، زهرای عزیز

(علیها السلام) دید از زیر بال بیرون رفت؛ [گفت:] حالا که رفتی، برو! بترسید از آن روزی که ولایت بگوید چرا من را ول [یعنی رها] کردید و رفتید؟! چرا حسین (علیه السلام) را ول کردید؟ چرا امام زمان (عجل الله فرجه) را ول کردید؟ چه جور می شود که ول کنی؟ امر شیطان و شهوت و دنیا و فکر و خیال باطل [را اطاعت کنی].

رفقای عزیز! ما چند تا وداع داریم، وداع [فقط] آن وداع نبود که امام حسین (علیه السلام) در خیمه آمد، ما چند تا وداع داریم. یک وداع‌هایی است [که] شرعی است، یک وداع‌هایی است [که شرعی] نیست. اغلب ما مردم آخرالزمان با ولایت وداع کردیم [و] دست از ولایت

برداشتیم. عزیزان من! بیاید با ولایت هماهنگ شویم!
من دوباره تکرار می‌کنم: اگر هماهنگ شدی، خدای
تبارک و تعالی [خانه‌اش را فدای توهین به تو می‌کند].
مگر این مگه معظّمه کم چیزی است؟! در تمام روی
زمین زمانی بوده است که از این خانه، بهتر در زیر این
آسمان نبوده. چقدر حکم رویش است! حالا ببین اگر
شما امر ولایت را اطاعت کنی، امر شیطان را [اطاعت]
نکنی، امر هوایت را [اطاعت] نکنی، پرچم امر دستت
باشد، خدا می‌گوید: خانه‌ام فدایت! بالاتر از این است، آن
[خانه] که خشت و گل و چیز است [چیزی نیست که]
خدا می‌گوید: فدایت! امام‌زمان (عجل‌الله‌فرجه)
می‌گوید: [جان خودم و پدر و مادرم] فدایت! مگر

نمی‌گوید: «السلام علیک یا مطیع لله و لرسوله، عبد الصّالح»، [جان خودم و] پدر و مادرم به قربان تان؟ [جانش را] فدای مقصد آن‌ها می‌کند، مقصد آن‌ها خداست. عزیز من! تو مقصدت [باید] ولایت باشد.

فردای قیامت در عالم قیامت، آن درجه‌ای که باید [به آن] بررسی را نشانت می‌دهد، این درجه سقوطت هم که دنبالش رفتی، [در] گریبان است. بی خود نیست که می‌فرماید: یک نفر این قدر پشیمان است که [اگر] پشیمانی‌اش را به تمام صحنه محشر قسمت کند، همه پشیمان می‌شوند. به همه‌شان سهم می‌رسد، این قدر پشیمان است. او سعادت ولایت را نشان می‌دهد، می‌گوید تو باید آن جا باشی. حالا، چرا رفتی؟! توجه

داری؟! این حرف خیلی قشنگ بود، باید رفقا پاسخش را بدهند. اگر ندهند، من قلبم جریحه دار می شود. آیا روایت و عبادت، تو را نجات می دهد یا امام زمان (عجل الله فرجه) نجات می دهد؟ چه دادی و [در] ازایش [آن را گرفتی؟! رفقا! از این القاها قدردانی کنید!

حالا [ما] چند تا وداع داریم: یک وداعی داریم [که] امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا با حضرت زینب (علیها السلام) کرد. یک وداع داریم که این جا با خانه خدا وداع کرده. یک وداع داریم [که] زینب (علیها السلام) با امام حسین (علیه السلام) کرد.

من اوّل وداع مگه را روی مناسبت عرض کنم: حالا آقا

امام حسین (علیه السلام) دارد وداع می کند. آن اصحاب یا حضرت زینب (علیها السلام) یا این ها گریه می کنند؛ [چون که] می فهمند امام حسین (علیه السلام) شهید می شود. آن ها می فهمند که [امام] دارد وداع می کند، والله! آن مردم نفهمیدند. اول آن ها هر چیزی را می فهمند؛ چون که آن ها مطلقند؛ چون که «لَحْمٌ كَ لَحْمِی» [هستند]، آن ها به ولایت اتّصالند. ولایت هشدار می دهد. رفقای عزیز! بیایید ولایت تان را تقویت کنید! هشدار به شما می دهد. ولایت زنده است، ولایت که مُرده نیست. من مُرده ام، ولایت زنده است، قرآن زنده است، امام زنده است. هشدار به تو می دهد، مگر حافظت است؟! حافظ چیست؟ حافظ امرت است. امر خدا را

اطاعت کن!

حالا آقا امام حسین (علیه السلام) حرکت کرده، با خانه خدا وداع کرده. حالا وقتی تمام جوانان شهید شدند، امام حسین (علیه السلام) [دوباره] هم آمد وداع کرد، آن جا [در خیمه] آمد [و] با حضرت زینب (علیها السلام) وداع کرد. خدا آقای آل طه را تأیید کند! [گفت:] ایشان وقتی وداع کرد، گفت: خواهر! زینب! ام کلثوم! تا حتی گفت فضّه! خدا حافظ! ببین این ها چقدر آقا هستند، مساوات این است: فضّه کنیز مادرش را با خواهرش، یکی حساب می کند. حالا سکینه عزیز این جا آمد، گفت: پدرجان! ما را به مدینه جدّمان برگردان! گفت: پدرجان! اگر مرغ قطا را می گذاشتند در خانه اش باشد که بیرون

نمی آمد. سکینه جان! این ها می خواهند خون من را
بریزند. چقدر این ها ناراحت شدند!

حالا حضرت زینب (علیها السلام) با امام حسین
(علیه السلام) یک وداع کرد، خیلی دل خراش است!
خیلی ناراحت کننده است! من این روایت را، این حرف را
از هیچ منبری نشنیدم؛ اما الآن به شما می گویم، ببین
چقدر این دل خراش است! چقدر این ناراحت کننده
است! وقتی حضرت زینب (علیها السلام) می خواست
سوار [شتر] شود، یک نگاهی به نهر علقمه کرد [و] گفت:
برادر! عباس! کجایی؟! هر وقت من می خواستم سوار
[اسب] شوم، تو زانویت را خم می کردی، پایم را روی
زانویت می گذاشتم. حالا زینب (علیها السلام) چه کار

کرد؟ تمام این بچه‌ها را خودش سوار کرد. درود خدا به روح حاج شیخ عباس تهرانی! گفت: چه می‌گویید؟ مگر آن‌ها [یعنی لشکر ابن زیاد] این‌ها [یعنی اهل بیت] را می‌دیدند؟ گفت: ابن سعد آمد [و] التماس به زینب (علیها السلام) کرد [و گفت]: زینب! یزید گفته [که] ما شما را اسیر کنیم [و] سوار کنیم. گفت: کنار بروید! [خودش] بچه‌ها را سوار کرد. حالا با امام حسین (علیه السلام) وداع کرد. حرف من این است: صدا زد: برادر جان!

[چون] چاره نیست می‌گذارمت ای پاره پاره تن! به خدا می‌سپارمت

امام حسین (علیه السلام) جواب زینب (علیها السلام) را باید بدهد، گفت: زینب! تو مرا [به خدا] می سپاری؛ [اما] من دنبال تو هستم. تو من را فراموش نمی کنی، من دنبال تو هستم. مگر امام حسین (علیه السلام) دنبال زینب (علیها السلام) نبود؟! حالا [زینب (علیها السلام)] آمده [و] در کوفه دارد به امر برادرش خطبه می خواند. یک وقت دید مردم توجه به یک جایی [دیگر] کردند، یک وقت دید سر برادرش [را] به نی [نیزه کردند]. یک وقت صدا زد: برادر! تو که دنبال ما بودی، چرا تو در خانه خولی به مهمانی رفتی؟! تو که با ما مهربان بودی. حالا یک وقت زینب (علیها السلام) چه کرده بود؟ گفت: برادر! با من حرف بزن! [اگر با من حرف] نمی زنی، با

بچه صغیر حرف بزن! امام حسین (علیه السلام) گفت:
«[أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا] مَنْ
آیاتنا عجباً». هیچ آیه ای مثل این دو تا آیه در قرآن
عجیب نیست، خیلی عجیب است! اما گفت: خواهر!
[قِصَّهُ] مَنْ عَجِيبٌ تَرِ اسْتِ كِهْ بِهْ حَرْفِ يَكْ نَفْرُ بَرُونْدِ كِهْ
مَنْ رَا شَهِيدِ كَنْنَنْدِ وَ سَرْمِ رَا بَالَايِ نِي [نِيْزِهْ كَنْنَنْدِ].

«لا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم».

خدایا! این [روز] عرفه، به ما معرفت بده!

رفقای عزیز! عرفه یعنی معرفت، خدایا! معرفت امام به ما
بده!

خدایا! ما دل مان [را] به عبادت خوش نکنیم!

خدایا! دل مان [را] به ولایت خوش کنیم!

خدایا! به حق امام زمان! به حق امام زمان قسمت
می دهیم، آنی [یعنی لحظه‌ای] ما را به خودمان واگذار
نکن!

خدایا! دین ما را حفظ کن!

خدایا! ولایت ما را حفظ کن!

خدایا! شناخت امام زمان (عجل الله فرجه) به ما بده!

خدایا! به حق امام زمان، امام زمان (عجل الله فرجه) را از
ما راضی و خشنود بگردان!

خدایا! تتمه عمر ما را در راه این‌ها قرار بده!

خدایا! به حق امام زمان قَسَمَت می دهم، به حق
امام زمان قسمت می دهم، خدایا! ما را به خودمان واگذار
نکن!

خدایا! ولایت ما را حفظ کن!

خدایا! ما را سرفراز در صحنه محشر قرار بده!

خدایا! ما را پیرو خلق قرار نده!

خدایا! علم تشخیص به ما بده!

خدایا! فهم تشخیص به ما بده!

خدایا! تو را به حق تمام انبیاء و تمام اولیاء قسمت
می دهم، دست ما را بگیر!

من یک پاره وقت ها می گویم: خدایا! من یک ماهی دیدم که [یکی آن را] می گرفت، خیلی لیز است. هر جوری این [را] می گرفت، [ماهی لیز می خورد]. خدایا! من از آن لیزترم، سفت مرا بگیر!

خدایا! به حق امام زمان، باز قَسَمَت می دهیم [که] تمام رفقای ما را، تمام شیعیان علی ابن ابوطالب (علیه السلام) را، خدایا! حفظ کن!

خدایا! این نیرو که ما داریم، صرف تو کنیم؛ نه صرف باطل.

خدایا! این [نیرو] بیت المال است، ما آن جا سرفراز جلوی تو باشیم!

خدایا! عقل سلیم به ما بده! یقین بده!

یا علی